۴۴

۱۹۷۷/۸/۱۰

رفیق طبری ارجمند

اجازه بدهید عید پر شکوه و بالنده نوروز را با تبسم و آرزوهای شاد و فرخ را تبریک بگویم و تندرستی و موفقیت های اجتماعی و هنری شما را هم در سال نو برایتان آرزو کنم

ببخشید که پاسخ نامه پر محبت را اینقدر دیر دادم. با خوشی بودم

و اما در این روزها یکبار دیگر کتاب نفیس "برخی بررسی ها" ... را دوباره از آغاز تا پایان خواندم. چون نظرم را خواسته بودید باید بگویم کسی درباره نوشته ای میتواند نظر بدهد که اطلاعاتش یا برتر از نویسنده آن باشد یا لااقل هم سطح و من خود را در آن حد نمیدانم. بنابراین وارد بحث در اطراف محتوای کتاب نمیشوم و فقط میگویم من از این کتاب مطالب تازه بسیاری آموختم و چیزهایی که میدانستم نیز استوارتر شد. و برای همین مثل یک خواننده از شما سپاسگزارم.

چیزی که بیش از همه برایم جالب بود آنستکه ما در سراسر کتاب با متفکر مبارزی روبرو هستیم که میکوشد از کلیه جریانات و تحولات اجتماعی و فلسفی و هنری قرنهای گذشته برای پیشرفت آینده و ایدهآل های عالی انسان عصر ما نتیجه گیری کند. ظلم و جهل و اسارت را در هر قرنی باشد محکوم کند. ندای عدل و آزادی و خردمندی را که از دل قرنهای گذشته برخاسته در گوش مردم امروز دوباره ساخته و تکرار کند تا آن ندا امروز جهانگیرتر و پیروزمندتر گردد.

چیز دیگری که خواننده را به شگفت و احترام نسبت به مولف کتاب وادار میکند دانش و آگاهی همه جانبه اوست.

و اما چند کلمه درباره فرم کتاب. در پیشگفتار میخوانیم که "بررسی ها"ی مندرج در این کتاب یک رشته متصل نیست ... و بعلل مختلف که گویند نگارش آنها را یکدست کردن ممکن نشد ... اما این اعتراف مؤلف قانعتان نمیکند. کتابی با این حجم عظیم و مضامین و مطالب به این زیادی اقلا دو بار؟

(چون از اندیشه‌ها و انقلابات و آفرینش علمی و هنری سده‌ها در عصر ما سخن می‌رود)

شش ماه یا حتی یکی دو سال بیشتر وقت مؤلفش را می‌گرفت تا با مندرجات کاملاً متصل و پیوسته - یا از لحاظ تسلسل و هماهنگی مضمون، یا از روی مراحل تاریخی - یا اسلوب مکررات نگارش می‌یافت؟

چون واقعاً مطالب گاه به شکل ماهرانه استادانه و گاهی به شیوه بدون ورود و خروج با شتاب مطرح شده است.

و همچنین منظورم این نکته در پیشگفتار که «بر فرهنگ کلاسیک ما غبار تنگی از کهنگی و اندراس نشسته است ...» با وجود و جلال فرهنگ که در سراسر کتاب خواسته و رفته آن بود که عکس آن را ثابت کند. حتی با جمله‌ای که بلافاصله پس از آن می‌نویسد که خطوط درخشان و جاودان آن تا امروز بجا مانده است، کاملاً متضاد می‌باشد و می‌شود گفت که مکتوب بی‌انصافی است در حق تخت جمشید و اوستا و شاهنامه و فرزانگانی چون ابن‌سینا و خیام و سعدی و حافظ و مجموعه آثار فنا ناپذیر نگارخانه‌های مساجد و بناهای تاریخی و هزاران مسائل زیبای دیگر که تمام فرهنگ کلاسیک برای ما از نیاکان ما باقی مانده است. چطور می‌شود بر آنها غبار کهنگی و اندراس زد؟ فقط برای آنکه فرهنگ طراز نو در حال طلوع است؟ که شاید درست‌تر بود اگر گفته می‌شد مدت‌هاست طلوع کرده. به‌هرحال سوگندی که به پیشگفتار پایان می‌دهد نیز با همه صداقت و صفایش، به‌نظرم در جای خود ننشسته است. چون چهره معصوم و روشن نگارنده کتاب در کلیه بحث و بررسی‌ها و ارزیابی‌های او با صداقت و شایان آشنای دیرین در برابر خواننده مجسم است که هیچ‌گاه سوگند وفاداری به آزادی و فرهنگ بشریت را انکار نمی‌کند. دیگر در آخر کتاب آن را از نو [illegible] جدا آوردن چه لزومی داشت؟

رفیق شاد عزیز! دیگر حالا از دست وراجی من حتماً می‌خواهید داد بزنید. می‌دانم. اما آنها نظرات و سخنانی است که می‌توانند بگویند و هر خواننده‌ای حق دارد درباره هر کتابی نظری داشته باشد. آورنده آن هم روشن است که هر نگارنده حق دارد نظرات دیگران را مردود بداند یا بپذیرد.

اما در مورد شخص من، شما باید بگویم که من حقیقتاً افتخار و آرزو دارم که وقتی
پس از قرن‌ها یک متفکری می‌خواهد تاریخ جهان‌بینی و جنبش‌های اجتماعی ایران را بنویسد
نام و خدمات احسان طبری را با احترام و نیکی یاد کند. و حاضر هستم که بعد در این عقیده‌ام
پابرجاتر بمانم. دیگر خود دانید

روزهایی که بیمار بودم در مجله [illegible] حکایت بسیار دلپذیری خواندم به عنوان
یک نژاد [illegible] به نام [illegible]. دانستم که من در چندین سال اخیر در ادبیات کشور چنان
داستان‌های به این زیبایی و خوشایندی نخوانده‌ام. آیا نگارنده آن شما هستید؟ اگر
شما نیستید کیست که [illegible] چنین [illegible] دست او را از دور ببوسم.

از اینکه نامه این قدر مفصل شد صد بار پوزش می‌خواهم. حتماً خیلی دلتان به
تنگ شد. حتماً نامه را با کوشش هم بکنم.
مراتب تبریک و درود بی‌دریغ و فرزندانم را بپذیرید.

با احترام و محبت

زاده